

نقدی بر رویکرد صحابه‌نگاران به حضرت ابوطالب علیه السلام با تکیه بر ابن حجر و کتاب الاصابة -
محمدرضا هدایت پناه

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال سیزدهم، شماره ۴۹ «ویژه حضرت ابوطالب علیه السلام»، زمستان ۱۳۹۴، ص ۸۶ - ۹۹

نقدی بر رویکرد صحابه‌نگاران به حضرت ابوطالب علیه السلام با تکیه بر ابن حجر و کتاب الاصابة

محمدرضا هدایت پناه *

چکیده: هدف نگارنده در این گفتار، بررسی عملکرد صحابه‌نگاران به ویژه ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابة در زمینه تعریف صحابه و اثبات صحابی بودن افراد و مقایسه آن با عملکرد آنان در باره ایمان ابوطالب است. نشان دادن این دو عملکرد، به خوبی گویای برخورد سیاسی با موضوع ایمان حضرت ابوطالب خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: صحابه‌نگاران، ایمان ابوطالب، تعریف صحابی، راه‌های اثبات صحابه، ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة (کتاب).

*. دانشیار گروه تاریخ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه Hedayatp@rihu.AC.IR

طی سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۳ که به تدوین و پژوهش در باره سیر تکوین و تطور دانش صحابه‌نگاری مشغول بودم، نکات فراوانی جهت تأمل و تحقیق به دست آمد؛ از جمله موضوع تعریف صحابه و قواعد اثبات آن و مهم‌تر از آن، عملکرد صحابه نگاران در نگارش آثار خود بود. البته تلاش فراوان شده تا وضعیت کسانی که بدون دلیل و بر خلاف قواعد این دانش، صحابی تصور شده‌اند روشن شود، و سعی صحابه‌نگاران - با توجه به دیدگاه‌های مختلفی که در مراحل تعریف صحابی و راه‌های اثبات آن داشته‌اند - بر آن بوده تا کسی بدون دلیل در شمار صحابه قرار نگیرد. اما صرف نظر از برخی از اشتباهات که عامل ورود افراد زیادی در شمار این طبقه شده - مانند عدم توجه به مرسل بودن روایات و نیز تصحیفات و غیره - جعل برخی قواعد و نیز تساهل برخی صحابه نگاران در قواعد اثبات صحابی بودن افراد، عملاً سبب ورود افراد قابل توجهی در شمار صحابه شده است؛ به طوری که ابونعیم و ابن اثیر نتوانسته‌اند ناراحتی خود را از این مطلب پنهان کنند و به صراحت بیان داشته‌اند که هدف برخی از صحابه‌نگاران فقط ازدیاد شمار صحابه بوده و از این رو به دلایل سست و ضعیف تمسک جسته‌اند.^۱

این موضوع که برخی از افراد به غلط صحابی شمرده شده‌اند، توجه مرا به نکته دیگری معطوف کرد که در ارتباط با موضوع این نوشتار یعنی ایمان ابوطالب و عملکرد صحابه نگاران در این زمینه است. غالباً این موضوع از منظر روایاتی که ایمان ابوطالب را نشان دهد و اثبات کند، پرداخته شده است، اما آنچه در این گفتار بدان می‌پردازیم، فارغ از این موضوع و رویکرد است، بلکه تنها با

۱. ابونعیم اصفهانی، معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۲۰۴.

رویکرد تعریف صحابی و راه‌های اثبات آن و عملکرد صحابه‌نگاران به صورت مقایسه‌ای به این موضوع پرداخته شده است. بدان امید که برای اهل نظر و تحقیق، مطلع پژوهشی جدید باشد.

تعریف صحابه و راه‌های اثبات آن

تعاریفی که برای صحابی گفته شده، مختلف است. در شروط و دامنه تعریف صحابی نیز اختلاف دارند. برخی نگاه لغوی و برخی نگاه عرفی را لحاظ کرده و برخی نیز خواسته‌اند تا تعریفی از صحابی ارائه دهند که جامع و مانع باشد. خلاصه آن مطالب این که تعریف ابن حجر گویا در نظر قدامی اهل سنت و متأخرین مورد پذیرش قرار گرفته است، زیرا تعریف نسبتاً حداقلی است و آن این است: «من لقی النبی فی حیاتہ مؤمناً به و مات علی الاسلام»^۱

البته اشکالاتی بر این تعریف است، به ویژه آن که چگونه و از چه راهی صحابی بودن افراد برای صحابه‌نگاران قابل اثبات بوده است؟ راه‌هایی که برای این منظور بیان شده، به طور خلاصه عبارتند از: تواتر، شهرت، شهادت صحابی در حق خود، شهادت تابعی به شرط صحت سند تا تابعی، تابعی از کبار باشد، تابعی صحابه شناس باشد، روایت، رؤیت. علاوه بر این راه‌ها قواعد کلیه دیگری نیز گفته شده که عبارتند از:

۱. کسانی که در فتوحات فرمانده بوده‌اند.^۲
 ۲. نوزادان در زمان حیات پیامبر ﷺ.^۳
- بدیهی است که این مورد، با آن اطلاقی که ابن حجر بیان کرده، یعنی تمام

۱. ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲. الاصابه، ج ۱، ص، ۱۶۱.

۳. الاصابه، ج ۱، ص، ۱۶۱.

نوزادان در زمات حیات پیامبر ﷺ نمی‌تواند صحیح باشد، بلکه این مورد غالباً در باره افراد حاضر در مدینه ممکن است اتفاق افتاده باشد، ولی افرادی که از مدینه دور بودند، مانند نوزادانی که مثلاً در طائف و یا در یمن به دنیا آمده‌اند، به خاطر بُعد مسافت به طور عادی و غالباً نزد پیامبر ﷺ حاضر نشده‌اند. بنابراین صرف تولد نوزاد برای صحابه چنین فرضیه‌ای را اثبات نمی‌کند و قابل قبول نیست و خلاف آن نیاز به دلیل خاص دارد. شاهد، بلکه دلیل این مطلب آن که قریب به اتفاق این نوزادان که نزد پیامبر ﷺ آورده شده‌اند، مدنی هستند و از مناطق دیگر چنین افرادی نام برده نشده است.

تمام این بحث‌ها صرف نظر از اصل پذیرش موضوع است که نوزادانی که پس از یک یا چند ماه و حتی یک یا دو هفته پس از تولدشان، پیامبر ﷺ از دنیا رفته، چگونه دیدار صدق خواهد کرد و مصداق تعریف صحابه خواهد بود؟ البته ابن حجر متوجه این اشکال اساسی بوده که «دیدار» از سوی دو طرف (پیامبر و افراد مورد بحث) حاصل نشده و یک طرفه بوده است. با این حال این موضوع را ضرری به تعریف صحابه در حق این افراد ندانسته است. وی بیان می‌کند که شرافت مصاحبت با پیامبر ﷺ بسیار عظیم است، لذا دیدار از سوی رسول خدا ﷺ برای صدق تعریف صحابی کافی است، و بدین سان به مطلب پاسخ داده است.^۱

چنین توجیهی بسیار سست و غیرمنطقی است. زیرا صحابی بودن یک صحابی برای پیامبر ﷺ ارزش ندارد، بلکه صحابی بودن برای دیگران باید اثبات شود. یعنی شرایط شرافت صحبت باید برای دیگران فراهم شود نه برای پیامبر ﷺ. بنابراین اگر دیدن پیامبر ﷺ ملاک بود، هر چیزی صحابی می‌شد. از نظر عرفی

۱. الاصابه، ج ۱، ص ۱۵۹.

نیز، صحابی شمردن چنین نوزادان و کودکانی فقط مکابره و صحابه تراشی است. البته تذکر داده شده که این افراد از حیث رؤیت صحابی هستند، ولی از حیث روایت در طبقه تابعین قرار دارند.^۱

۳. تمام کسانی که در سال دهم در مکه و طائف بوده‌اند.

این ضابطه، بدان روی بوده که تمام این افراد در این سال اسلام آورده و در حجه الوداع بوده‌اند و به دیدار رسول خدا ﷺ نایل گشته‌اند.^۲ در نقد این دیدگاه می‌گوییم که بر فرض صحت این مطلب که تمام اهل مکه و طائف مسلمان شده‌اند، هیچ تلازمی حداقل میان اسلام آوردن مردم طائف و حضور همه آنان در مراسم حجه الوداع نیست.

در مجموع، این ملاکها ظنی بوده و ملاقات و دیگر شرایط خاصی که در تعریف صحابی بیان شده، نیاز به اثبات و دلیل دارد. با این حال با همین قواعد، صحابه نگارانی چون ابن حجر عسقلانی بسیاری را در شمار صحابی قرار داده‌اند.

عملکرد صحابه نگاران و مقایسه آن در مواجهه با ایمان ابی طالب

نکته مهم دیگری که موضوع را از این مرحله قابل توجه کرده، عملکرد صحابه‌نگاران بر اساس این شرایط برای احراز صحابی بودن افراد است. می‌بینیم که این موارد با تساهل و تسامح روبرو شده و در موارد زیادی هیچ دلیل و اندک شاهی برای صحابی بودن ارائه نشده است. تفصیل این مطلب در پژوهشی که نگارنده سامان داده، تبیین و موارد آن در صحابه نگاری‌های کهن و متاخر نشان داده شده است. اینک جهت آگاهی در اینجا، تنها به چند مورد اشاره می‌شود تا

۱. الاصابه، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. الاصابه، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۰.

این عملکرد صحابه نگاران با عملکرد آنان در مورد حضرت ابوطالب مقایسه شود و تفاوت و تناقض عملکرد صحابه نگاران آشکار شود.

اصحابی که اسلام را درک نکرده‌اند

ابن حجر، فردی مانند امیه بن ابی صلت ثقفی را در شمار صحابه آورده، اما با کمال تعجب تصریح کرده که امیه اصلاً اسلام را درک نکرد و کمترین تعریف صحابی که دیدار پیامبر ﷺ در حال مسلمانی است، برای امیه حاصل نشده است. تنها مستند صحابی شمردن او - بر خلاف تمام تعاریفی که بزرگان اهل سنت در باره این اصطلاح داشته‌اند - شعری است که او سروده و پیامبر ﷺ آن را تایید کرده و فرموده است: **کاد امیه ان یسلم.**

اصحابی که تنها عصر رسالت را درک کرده‌اند

ابن منده بر خلاف هدف تالیف کتب صحابه‌نگاری از افرادی نام برده که مخضرم بوده^۱ و برای این گونه افراد فقط معاصرت آنان با زمان رسول خدا ﷺ ثابت شده و اندک رؤیتی با پیامبر ﷺ برایشان حاصل نشده است.

در باره روش ابن فتحون، گویا وی و نیز ابن الامین در مستدرک خود بر الاستیعاب، ادراک عصر رسالت را ملاک برای صحابی بودن افراد قرار داده‌اند، یعنی کسانی که زمان رسول خدا را درک کرده و دلیلی هم نیست که پیامبر ﷺ را دیده‌اند، یعنی از مخضرمین بوده و یا مسلمانان عصر رسالت محسوب می‌شوند. ابن حجر این اسامی را در بخش سوم الاصابه که به مخضرمین اختصاص داده، به نقل از ابن امین آورده است مانند: حارث بن مرة بن دودان.^۲

۱. در اینجا منظور از مخضرم، اعم از کسانی هستند که دوره اسلام و جاهلیت را درک کرده و یا تنها زمان رسول خدا ﷺ را درک کرده‌اند. برای معنا و تعریف مخضرم ر.ک: ابن قتیبه، المعارف، ص ۵۲۳.

۲. الاصابه، ج ۲، ص ۱۳۷.

همین گونه است احنف بن قیس که ابن منده در باره اش ابن منده گوید: «**ادرک النبی و دعا له و لم یره**» همچنین ابن اثیر تصریح می کند که نام او بدان روی در شمار صحابه آمده که پیامبر ﷺ برای او دعا کرده است.^۱ در مورد حارث بن عبد کلال نیز، آمده که پیامبر ﷺ نامه ای برای او و قومش فرستاد.

باید گفت که ابن منده و هیچ کس دیگر نمی تواند مدعی صحابی بودن این گروه باشد و تنها هدف وی از فهرست کردن این افراد - که البته منحصر به آنان نمی شود - بیان این گروه از افراد بوده است. اما بنا بر نقل ابوموسی مدینی، ابن منده به صراحت بیان داشته که شمردن این افراد، از باب این نبوده که آنان معاصران صحابه باشند، بلکه از صحابه شمرده می شوند **قال: هؤلاء صحابه فانهم کانوا فی زمن النبی و ان لم یره**!^۲

این گروه از قانون و قاعده کلی صحابی بودن خارجند و هیچ دلیلی برای ذکر آنان نبوده، بدین روی سبب برآشفته شدن ابن اثیر شده که چرا چنین افرادی و مانند آنان چون احنف بن قیس و مروان بن حکم را در فهرست صحابه قرار می دهند که تنها زمان رسول خدا ﷺ را درک کرده اند؟!

ابن حجر به این شرط ابن منده اشاره کرده و چنین بیان داشته که ابن منده در کتابش، شرح حال هر کسی را که در زمان عمر مرد کاملی بوده، آورده و البته همه آنان را نیز نیاورده است؛ زیرا اگر چنین می کرد کتابش بسیار بیش از این می شد و ما جمع زیادی از این گروه را آورده ایم. ابن حجر در ادامه برای توجیه برشمردن چنین افرادی که خلاف قاعده و تعریف صحابی است، گوید: احتمال صحابی بودن غالب این افراد وجود دارد، چرا که آنان می توانسته اند در حجة

۱. اسدالغابه، ج ۱، ص ۵۵.

۲. عمر بن عبدالله بن محمد المقبل، منهج الحافظ ابی عبدالله ابن منده فی الحدیث و علومه، ص ۱۱۱ به نقل از ابن الملقن در المقنع، ج ۲، ص ۵۰۹.

الوداع حضور داشته باشند! بدین جهت لازم است که هر که چنین بوده، استیعاب شود.

درباره این توجیه ابن حجر باید گفت:

اولاً مبنای علمی ندارد. زیرا هر کسی می‌توانسته از قبایل مختلف جزیره العرب وارد مدینه شود و پیامبر ﷺ را ببیند، ولی این موضوع هیچ تلازمی با دیدار پیامبر ﷺ ندارد. حتی شخصی مثل اوّیس قرنی از یمن به مدینه و تا در خانه رسول خدا ﷺ حاضر می‌شود، ولی به دیدار آن حضرت شرفیاب نمی‌شود. ثانیاً با احتمال این که اینها صحابی هستند، هیچ کس صحابی نمی‌شود.

ثالثاً چگونه این رویه و توجیه گرایی ابن حجر برای صحابی شمردن چنین افرادی، با ادعای او - که خواسته میان صحابه و دیگران تمییز داده است و از این رو عنوان کتاب خود را «الاصابة فی تمییز الصحابه» نام نهاده - قابل جمع است؟! بر فرض قبول این توجیه، این سخن ابن حجر تنها برای آن افرادی قابل قبول است که عدم رؤیت آنان ثابت نشده است، اما برای افرادی مانند احنف بن قیس - که ابن منده و ابن اثیر و دیگر صحابه‌نگاران به عدم رؤیت آنان با پیامبر ﷺ تصریح کرده‌اند و جای هیچ گونه شک و شبهه‌ای در عدم صدق عنوان صحابی به این افراد نیست - این توجیه دیگر هیچ جایگاهی ندارد.

اعتراف به اصحاب بی‌دلیل

برخی از صحابه‌نگاران افرادی را در شمار صحابه نام برده‌اند که برای صحابی بودنشان حتی اندک توجیهی نداشته‌اند. از این رو برخی دیگر، صحابی بودن آنان را انکار کرده‌اند، مانند حجیره ابویزید که ابونعیم درباره‌اش گوید: لا تعرف له رؤیة و لاصحبة.^۱ ابونعیم درباره دحان ابوشعبه الهذلی نیز گوید: لا تصح له رؤیة و لا

۱. معرفه الصحابه ج ۱، ص ۴۳۴ شماره ۲۴۴.

صحابه^۱ ابونعیم درباره دلجه بن قیس که گوید: لاتصح له صحبه و لا رؤیه.^۲ ابن منده در باره سوید بن غفله ابن منده گوید: و هو مخضرم ادرك النبي و هاجر اليه و ادرك دفن النبي حين نفصوا ايديهم عنه.^۳ ابن منده در باره بیرح بن اسد طاحی آورده که وقتی به مدینه هجرت کرد که رسول خدا در گذشته بود.^۴ ثور بن مالک کندی نیز صحابی تصور شده، در حالی که وی در یمن بوده^۵ و گزارشی از ملاقات وی با رسول خدا ﷺ در دست نیست.

صحابی به دلیل مسلمان شدن در زمان ابوبکر

برخی از افراد صحابی شمرده شده‌اند، در حالی که در زمان رسول خدا ﷺ مسلمان نبوده، بلکه در زمان خلافت ابوبکر مسلمان شده‌اند، مانند رباح بن قصیر لخمی.^۶

صحابی که پیش از بعثت مرده!

قس بن ساعده بن حذافه. صحابه‌نگاران کهنی چون ابن سکن (م)، ابن شاهین (م)، عبدان المروزی (م) و ابوموسی مدینی (م) او را در شمار صحابه نام برده‌اند. با این حال، ابن سکن به این که قس بن ساعده پیش از بعثت از دنیا رفته، تصریح کرده است. صرح ابن السکن بانه مات قبل البعثة!^۷

صحابی به دلیل مرگ پدر کافر!

ابن حجر برای اثبات صحابی بودن أَحْوَص بن عَبْدِامِيَّة بن عَبْدِشَمْس، وی

۱. معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۵۵۶ شماره ۳۴۴.

۲. معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۵۵۹ شماره ۳۴۸.

۳. معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۷۹۵، شماره ۵۳۴.

۴. معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۰۲ شماره ۱۰۸.

۵. ر.ک: الاصابه، ج ۳، ص ۵۳۳.

۶. معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۶۱۹ شماره ۳۹۳.

۷. الاصابه، ج ۵، ص ۴۱۲.

گوید: احوص در ماجرای که برای او پیش آمد، نزد معاویه از مروان بدگویی کرد و اقتضای این کار آن است که وی عمری طولانی داشته و صحابی باشد؛ چرا که پدرش در حالی که کافر بود، درگذشت^۱ (چون پدرش کافر از دنیا رفته است، پس باید احوص زمان رسول خدا ﷺ را درک کرده و حتماً پیامبر ﷺ را دیده - یعنی حداقل تعریف صحابی - تا زمان معاویه زیسته باشد، تا بتواند از مروان نزد معاویه بدگویی کند).

برای چنین صغری کبرایی هیچ دلیل منطقی و علمی برای اثبات چنین مدعایی وجود ندارد. حداکثر آن است که زمان پیامبر را درک کرده، مانند بسیاری که چنین بودند، ولی پیامبر را ندیدند. ابن حجر بخش سوم را به مخضرمین اختصاص داده که تنها زمان پیامبر را درک کرده‌اند، ولی به دلیل عدم رؤیت پیامبر ﷺ صحابی نیستند.

صحابی به دلیل روایت کبار تابعین از او و یا صحابی بودن پدر و عمو
ابن حجر براساس قاعده‌ای که ابن عبدالبر ذیل ابوالعریان بیان کرده،^۲ صحابی بودن اسماء را بعید ندانسته است.^۳ ابن عبدالبر گوید: به دلیل اینکه بزرگان تابعین (کبار التابعین) از ابوالعریان نقل حدیث کرده‌اند، بعید نیست وی صحابی باشد. افزون بر این، ابن حجر صحابی بودن پدر و عموی اسماء را در شمار شرط‌های ابن عبدالبر برای اثبات صحابی بودن افراد ذکر کرده است.^۴

۱. الاصابه، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲. ر.ک: الاستیعاب، ج ۴، ص ۲۷۶.

۳. الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۹.

۴. همان.

صحابی به دلیل ادعای نواده

ابن حجر، مستند صحابی بودن **اُکینه بن یزید تمیمی** را به نقل از ابن ماکولا^۱ ادعای یکی از نوادگان اُکینه، به نام رزق الله بن عبدالوهاب تمیمی (م ۴۸۸)^۲ ذکر می کند؛ اما این مطلب و مدّعا نمی تواند صحیح باشد، زیرا ابن ماکولا صحابی بودن عبدالله بن هیشم، جدّ اُکینه، را از رزق الله نقل می کند و درباره اُکینه تنها اشاره به این دارد که وی از راویان امام علی علیه السلام است.^۳

حتی اگر نقل قول ابن حجر صحیح هم بود باز صحابی بودن اُکینه قابل اثبات نبود، زیرا مستند آن تنها ادعای یکی از نوادگان وی در قرن پنجم بود، در حالی که ذهبی می گوید: از بیشتر افراد این سلسله نسب (از رزق الله تا اُکینه)، در منابع تاریخی و رجالی هیچ نشانی وجود ندارد.^۴

صحابی به دلیل تابعی بودن نوه

ابن حجر استدلال می کند که: «عمر بن حکم تابعی است، چگونه ممکن است جدّش، یعنی ثوبان که از انصار هم بوده، صحابی نباشد؟»، و بدین گونه بر صحابی بودن ثوبان تأکید کرده است.^۵ اما این استدلال ابن حجر، قابل قبول به نظر نمی رسد، زیرا جدّ - بلکه پدر- بسیاری از تابعین نه تنها صحابی نبوده، بلکه در مورد بعضی مثل اویس قرنی، پدرش مسلمان هم نبوده اند. از این رو نمی توان صحابی بودن ثوبان را با چنین شواهد نادرستی اثبات کرد.

۱. رك: ابن ماکولا، الاكمال، ج ۱، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲. رك: ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۷، ص ۲۱۵.

۳. الاصابه، ج ۱، ص ۲۶۰.

۴. الاكمال، ج ۱، ص ۱۰۹. نیز رك: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۳.

۵. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۲۵.

۶. الاصابه، ج ۱، ص ۵۲۸.

صحابی به دلیل ادعای بخاری

تنها مستند صحابی بودن حارث، این است که ابن منده،^۱ و دیگر صحابه نگاران^۲ گفته‌اند: بخاری حارث بن عقیف کندی را در شمار صحابه آورده و روایتی هم برای او ذکر نکرده است.^۳ روشن است که تنها آوردن نام او توسط بخاری نمی‌تواند دلیل کافی برای اثبات صحابی بودن باشد، به ویژه آنکه روایتی از حارث هم در دست نیست.

ده‌ها نفر دیگر را برخی از صحابه نگاران نام برده‌اند، ولی تصریح شده که هیچ مطلبی برای اثبات حداقلی تعریف صحابی یعنی دیدن رسول خدا ﷺ دلالت وجود ندارد. مانند هانیء المخزومی (لیس فیه ما یدل علی صحبتہ)^۴ و خرقاء (لیس فی حدیثها ما یدل علی صحبتها و لاعلی رویتها)^۵ و معدان الکلاعی (پس از نقل روایتی از رسول خدا ﷺ قال ابن السکن: لم اجده الا من هذا الوجه و لم یذكر له رؤیة و لاسماعا)^۶

آنچه ملاحظه شد، تنها نمونه‌های اندکی است که نشان می‌دهد صحابه نگاران در میدان عمل، اصول و قواعدی را که برای تعریف و اثبات صحابه بنیان نهاده‌اند، رعایت نکرده و گرفتار تساهل و تسامح شده‌اند برای تعداد قابل توجهی نیز، با توجیهات سست و یا بدون ارائه هیچ گونه دلیلی نامشان را در فهرست صحابه ثبت کرده‌اند.

۱. رک: الاصابه، ج ۱، ص ۶۷۹.

۲. ابونعیم، معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۸۱۰؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۱، ص ۶۲۴.

۳. در کتاب‌های به جامانده از بخاری، به نام حارث بن عقیف کندی اشاره ای نشده است. به نظر می‌رسد، بخاری این سخن را در کتاب اَسماء الصحابه آورده، که به تصریح حاجی خلیفه (کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۲۸) در اختیار ابن منده بوده، است.

۴. اسدالغابه، ج ۴، ص ۵۳۶.

۵. اسدالغابه، ج ۴، ص ۶۰۶.

۶. الاصابه، ج ۶، ص ۱۳۹.

توجه به این نکته مهم داشته باشیم که این مقدار تساهل برای اثبات صحابی بودن افراد، مرحله‌ای پس از اثبات مسلمانی است. یعنی صحابی بودن که ثابت شد، مسلمان بودن فرد به طریق اولی ثابت می‌شود. چون کم نبوده‌اند افرادی که عصر رسالت را درک کرده و مسلمان نیز شده‌اند، ولی تنها به دلیل این که توفیق دیدار پیامبر ﷺ نداشته‌اند، صحابی شمرده نشده‌اند، بلکه در شمار مخضرمین و یا تابعین قرار دارند.

حال این عملکرد، در مقایسه با عملکرد صحابه نگاران در مورد حضرت ابوطالب ؑ چگونه قابل جمع و توجیه است؟! آن همه اشعار و دلایل و شواهد، نه تنها صحابی بودن، بلکه حتی نتوانسته اسلام ابوطالب را نزد صحابه نگاران ثابت نماید و تمام آنها را قابل خدشه و غیر قابل قبول دانسته‌اند.^۱ در مقابل، کسانی چون امیه بن ابی‌صلت، تنها به دلیل شعری که در وصف پیامبر سروده و پیامبر ﷺ آن را تایید کرده و فرموده است: **کاد امیه ان یسلم، هم مسلمان** شمرده می‌شود و هم صحابی! با این توجیهات و قانون تراشی‌های سست، این همه صحابی درست می‌شود و حکم به عدالت و ...؟! اینجا است که به گفته سید ابن طاووس، مخالفان در مسلمان شمردن هیچ کس آن اندازه سخت‌گیری نکرده‌اند که در مورد مسلمان بودن ابوطالب سخت‌گیری کرده‌اند، زیرا روش آنان این است که با استناد به خبرهای واحد، افراد را مسلمان می‌شمارند.

این مطالب نشان می‌دهد که با موضوع اسلام حضرت ابوطالب برخورد علمی نشده، بلکه در مسیر امور سیاسی قرار گرفته و از بحث علمی و حتی انصاف خارج گشته است. اینجا نه معاصرت به کار می‌آید و نه اشعار و نه حمایتها و نه غیر اینها. ایمانی نیز که در تعریف صحابه آمده (**مؤمناً به**) به یقین ایمان حقیقی

۱. ر.ک: الاصابه، ج ۷، ص ۱۹۸.

منظور نبوده و صریح کلام ابن حجر بر آن است که منظور از این عبارت، اسلام است.^۱

حال باید پرسید که چند درصد از چندین هزار نفری که ابن حجر و دیگر صحابه نگاران به عنوان صحابه نام برده‌اند، به صراحت کسی از آنان شهادتین را نقل کرده است؟!

منابع

۱. ابن حجر، احمد بن علی (م ۸۵۲)، *الاصابه فی تمییز الصحابه*، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد (م ۶۳۰)، *اسد الغابه*، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
۳. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (م ۴۶۳)، *الاستیعاب*، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
۴. ابن عساکر، علی بن الحسن (م ۵۷۱)، *تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵.
۵. ابن ماکولا، علی بن هبة الله (م ۴۷۵)، *الإكمال*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۶. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (م ۲۷۶)، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشه، قاهره: دار المعارف، بی تا.
۷. ابونعیم، احمد بن عبدالله (م ۴۳۰)، *معرفه الصحابه*، تحقیق عادل بن یوسف العزازی، ریاض: دارالوطن للنشر، ۱۴۱۹.
۸. خطیب بغدادی، احمد بن علی (م ۴۶۳)، *تاریخ بغداد او مدینه السلام*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۹. ذهبی، محمد بن احمد (م ۷۴۸)، *میزان الاعتدال*، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبد الموجود، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
۱۰. عمر بن عبدالله بن محمد المقبل، *منهج الحافظ ابی عبدالله ابن منده فی الحدیث و علومه دراسه موازنه*، ریاض: مکتبه دار المنهاج، ۱۴۳۱.

۱. الاصابه، ج ۱، ص ۱۵۸.